

سیاست آمریکا در قبال ایران و عراق

اشاره

اواخر اردیبهشت ماه گذشته، گزارشی توسط «تیم مأموریتها» در «شورای روابط خارجی» آمریکا پیرامون سیاست این کشور در خلیج فارس تسلیم دولت آمریکا شد که در آن ضمن تأکید بر لزوم باقی ماندن نیروهای نظامی آمریکا در این منطقه، بیفایده بودن سیاست «مهار دوگانه» علیه ایران و عراق مورد بحث قرار گرفته بود. زیگمنو برزینسکی و برانت اسکوکرافت، دو مشاور سابق امنیت ملی آمریکا، و ریچارد مورفی، معاون پیشین وزارت امور خارجه این کشور از ارکان اصلی تیم مذکور به شمار می روند. خلاصه این گزارش در همان روزها توسط خبرگزاریها مخابره شد. متن کامل این گزارش جهت اطلاع بیشتر پژوهشگران از نحوه اندیشه و استدلال سیاستگذاران آمریکایی از نظر خوانندگان می گذرد:

بسیار دارد، زیرا نفت خلیج فارس همچنان در آینده قابل پیش بینی به عنوان عنصر تعیین کننده اقتصاد جهان صنعتی، باقی خواهد ماند. تحولات این منطقه نیز بر مسائل مختلف از جمله روابط اعراب و اسرائیل، افراط گری مذهبی، تروریسم و منع گسترش سلاحهای اتمی تأثیر تعیین کننده برجای خواهد گذارد. همه رؤسای جمهور آمریکا از زمان ریچارد نیکسون به بعد به این نکته اعتراف دارند که تضمین امنیت و ثبات خلیج فارس در چارچوب منافع حیاتی ایالات متحده قرار دارد.

استراتژی دولت کلینتون در دوره اول زمامداری خود برای تحقق این هدف در تلاش برای «مهار دوجانبه» عراق و ایران متجلی شد. البته این کوشش احتمالاً

منطقه خلیج فارس یکی از معدود مناطقی است که برای ایالات متحده آمریکا اهمیت

نخواهد توانست مدت زیادی به حیات خود ادامه دهد، زیرا سیاست منزوی کردن دو قدرت بزرگ منطقه‌ای در خلیج فارس فاقد ماهیت کار کرد استراتژیک است و از نظر مالی و دیپلماتیک نیز بسیار پرهزینه است. صدام حسین رئیس جمهور عراق، شش سال پس از شکست در مقابل نیروهای ائتلاف چندملیتی همچنان بر سر قدرت باقی است و این در حالی است که توافق بین المللی در مورد ادامه سیاست مهار عراق در حال فرسایش است.

کوششهای وسیع آمریکا برای منزوی کردن ایران نیز به سهم خود موجب شده است تا ایران و روسیه در جهت نزدیکی به یکدیگر گام بردارند و در مقابل ایالات متحده و بقیه کشورهای «گروه هفت» از یکدیگر دور شده اند. سرانجام اینکه حضور آمریکا برای حمایت از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در مقابل مخاطرات خارجی، از سوی عناصر مخالف به دستاویزی برای بهره برداری از مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تبدیل شده است. شروع دومین دور زمامداری کلینتون و نزدیکی زمان برسر

کارآمدن دولت جدید ایران در پی انتخابات ماه مه فرصتی را برای مرور سیاستهای ایالات متحده در قبال خلیج فارس و بررسی اینکه آیا اصلاحات انجام شده بین این دو دوره می تواند وضعیت را بهبود بخشد یا نه، در اختیار می نهد.

گام اول این بازنگری آن است که به مشکلات خلیج فارس به شکلی واضح و واقع بینانه نگریسته شود. در عراق، ایالات متحده آمریکا با رژیمی پلیسی سرو کار دارد که یک مستبد تمام عیار بر آن حکومت می کند. قدرت محدود اما مخاطره آمیز این رژیم در حال حاضر تحت فشار و محدودیت قرار گرفته است. در ایران نیز، ایالات متحده با کشوری با تواناییهای بالقوه نظامی و اقتصادی قابل ملاحظه به طور سنتی گسترش طلب روبروست که از موقعیت حساسی در خلیج فارس برخوردار است و برای مناسبات آتی میان غرب و آسیای مرکزی موقعیت ممتازی دارد. اگر عراق خطری مستقیم و تا حدودی محدود تلقی شود، در مقابل ایران از نظر ژئوپولیتیک تهدیدی بس بزرگتر و پیچیده تر را نمایان می کند.

مشاوره با رهبران برخی کشورهای

خلیج فارس آشکارا نشان می‌دهد که آنها تلقی یکسانی نسبت به تهدیدی که از سوی عراق و ایران متوجه آن کشورهاست، ندارند. بنابراین سیاست یکسانی از طرف آمریکا در خلیج فارس نمی‌تواند همه طرفها را در همه زمین‌ها راضی کند. این نکته یکی از عناصری است که انجام مشاوره با رهبران دوست خلیج فارس را پیش از اتخاذ هرگونه سیاستی در قبال عراق و ایران به یک ضرورت تبدیل می‌کند. این درحالی است که گفت و گوهایی محدود و تحرکات یکجانبه ممکن است ناآرامی‌هایی در منطقه به وجود آورد و اعتماد به ایجاد ثبات از جانب ایالات متحده را تضعیف کند.

مشکلات مداوم

هنگامی که انگلیسی‌ها در سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس عقب‌نشینی کردند، ایالات متحده آمریکا به نیروی اصلی در منطقه تبدیل شد. حفاظت از ثبات منطقه با استفاده از همه وسایل، بویژه در مورد دو نیروی شمالی خلیج فارس یعنی عراق و ایران، هدف اصلی آمریکا طی سه دهه

اخیر بوده است. آمریکا در آغاز به ایران به عنوان نماینده اصلی خود در منطقه تکیه کرد و از نظام شاه به امید آنکه کانون ثبات باشد، حمایت کرد. این سیاست در سال ۱۹۷۹ و در پی وقوع انقلاب در ایران فروپاشید. از آن پس ایران از یک هم‌پیمان قابل اعتماد به یک دشمن کینه‌توز تبدیل شد. در دهه هشتاد ایالات متحده کوشید موازنه قوای حاکم میان عراق و ایران حفظ شود تا هیچ یک از آنها نتوانند با برتری یافتن در منطقه، منافع آمریکا را تهدید کنند. ایالات متحده طی سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۰ و در جریان جنگ عراق و ایران، با دادن کمک نامحدود به عراق و تحرک در فضایی دیگر تلاش کرد تا از گسترش جنبش اسلامی تندرو مورد حمایت ایران جلوگیری کند. در این چارچوب، آمریکا با تشویق اسرائیل کمکهای محدودی به ایران کرد که اساساً در چارچوب آزادی گروگانهای آمریکایی قرار داشت.

این مرحله با اشغال کویت از سوی عراق در سال ۱۹۹۰ و تحرک ایالات متحده برای رهبری ائتلاف بین‌المللی به منظور جنگ برای آزادسازی کویت و به

شکست کشاندن تلاشهای برتری طلبانه عراق پایان یافت.

دولت کلینتون در سال ۱۹۹۳ کهنه خود بهای سنگینی بپردازد. واقعیت این است که «مهار دوگانه» به عنوان راه حل دراز مدتی برای مسائل مربوط به ثبات خلیج فارس مطرح نشد، بلکه شیوه‌ای بود که ایالات متحده با به کارگیری آن قصد داشت دو دشمن اساسی نظام منطقه‌ای مورد حمایت امریکا را به صورت موقت به انزوا بکشاند. این سیاست در مورد عراق متضمن این نکته بود که تحریمهای بین المللی علیه این کشور به طور کامل دنبال شود و نیز مهار قدرت نظامی عراق، مسئله ادامه منطقه ممنوعه پروازها در جنوب عراق و حمایت از منطقه کردنشین در شمال این کشور را، که به دولت کلینتون به ارث رسیده بود، شامل می‌شد. دولت کلینتون در این زمینه اعلام کرد که خواستار دنبال کردن چیزی بیشتر از رعایت کامل قطعنامه‌های مصوب شورای امنیت از سوی عراق که در پی جنگ خلیج فارس و بویژه آن دسته از قطعنامه‌هایی که بر نابودی برنامه‌های سلاحهای کشتار جمعی این کشور

با مأموریت تضمین ثبات خلیج فارس در شرایط جدید بین المللی و منطقه‌ای به قدرت رسید. فروپاشی اتحاد شوروی، آزادی بی نظیری برای تحرک ایالات متحده فراهم آورد و این در حالی بود که اجلاس مادرید به هدایت دولت بوش، شکل و ماهیت جدیدی به روند صلح خاورمیانه داد و امید به یافتن راه حل مناقشه اعراب و اسرائیل را با ارائه طرحی به وجود آورد.

سیاست اولیه دولت کلینتون در خاورمیانه بر دو محور استوار بود: (۱): ادامه پشتیبانی از روند صلح، (۲): ادامه مهار دوگانه عراق و ایران. این دو محور مکمل یکدیگر بودند، زیرا - چنان که دولت کلینتون تصریح کرد - قرار گرفتن عراق و ایران در خارج از قلمرو سیاستهای منطقه‌ای، موجب حمایت سایر کشورهای خلیج فارس شده، به اسرائیل و کشورهای عربی میانه رو فرصت می‌دهد تا به سوی صلح گام بردارند. همزمان با آن، تقویت گشایشهای موجود در روابط اعراب و

تأکید دارد، نیست. اما دولت کلینتون در عمل نشان داد که قصد تغییر رژیم صدام حسین را ندارد و به نظر می‌رسید به دلیل نبود آلت‌رناتیو بهتر، حاضر است با عراق کج دار و مریض رفتار کند. دولت کلینتون به تحریکات عراق پاسخ می‌داد، اما بخت اندکی برای سرنگون کردن صدام بدون متحمل شدن هزینه مالی و جانی فراوان می‌دید. همچنین به موازات اعمال تحریم‌های اقتصادی محدود و یک‌جانبه علیه ایران، بسیج نیروهای مخالف بین‌المللی علیه این کشور در دستور سیاست «مهار دوگانه» قرار گرفت. دولت کلینتون در همان حال تأکید کرد که قصد ندارد رژیم حاکم بر ایران را تغییر دهد، بلکه خواهان تغییر رفتار این کشور بویژه در ارتباط با تلاش مجدانه این کشور برای دستیابی به سلاح اتمی و حمایت از تروریسم و خرابکاری در منطقه و نیز مخالفت با روند صلح است. اما موضع آمریکا در قبال ایران از آغاز سال ۱۹۹۵ خصمانه‌تر شد و این به دلیل ادامه رفتار قبلی ایران در مسائل مورد نظر بود. به نظر می‌رسد انگیزه واقعی تغییر موضع آمریکا، از ملاحظات سیاسی

داخلی این کشور بویژه تمایل دولت کلینتون برای سبقت یافتن از چالش‌های مربوط به سیاست‌های ضد ایرانی اکثریت جمهوریخواه کنگره که گرایشی ستیزه جویانه دارند، ناشی می‌شود.

اقدامات کنگره، افزایش فشار علیه کشورهایی همانند ایران و لیبی و رساندن این فشارها تا مرحله تحریم همه طرف‌های قرارداد با کشورهای مزبور و از جمله متحدان آمریکا بود. پرزیدنت کلینتون در بهار ۱۹۹۵ با امید به تقویت این اقدامات اعلام کرد که در صدد اعمال تحریم اقتصادی همه جانبه علیه ایران است (وی طی سخنانی در برابر «کنگره بین‌المللی یهودیان» شرکت‌های آمریکایی را نیز به اجرای این سیاست موظف کرد). البته ایالات متحده فقط برای مدت کوتاهی از طریق این اقدامات به هدف‌های داخلی مورد نظر دست یافت. این اقدامات عملاً در اواخر سال ۱۹۹۵ بر اثر فشار جمهوریخواهان کنگره به رهبری نیوت کینگریج رئیس مجلس نمایندگان بالاگرفت و آنها خواهان اجرای طرح‌های سری علیه رژیم ایران شدند. همچنین کنگره در سال گذشته لایحه

تحریمهای اقتصادی علیه ایران و لیبی را تصویب کرد. این لایحه که به امضای کلینتون نیز رسید، به دولت امریکا اجازه می دهد که همه شرکتهای خارجی را که بیش از ۴۰ میلیون دلار در سال در حوزه انرژی ایران و لیبی سرمایه گذاری می کنند، مشمول تحریم کند. مخالفت شدید متحدان در مورد قانونگذاریهایی از این دست چندان شگفت انگیز نیست، چرا که آنها معتقدند این قانون تلاش توجیه ناپذیری برای وادار کردن آنها به همراهی با مشی سیاسی تندروانه آمریکا است.

بدین ترتیب، سیاست امریکا در خلیج فارس در آغاز دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون به بن بست رسید. زیرا صدام حسین همچنان براریکه قدرت باقی مانده و بخشی از حاکمیت خود را بر مناطق کردنشین شمال این کشور باز یافته است. این در حالی است که ائتلاف بین المللی علیه عراق که در جنگ خلیج فارس شکست را به این کشور تحمیل کرد، به تدریج روبه ضعف و تلاشی می رود. تشدید تحریمهای امریکا علیه ایران نیز علی رغم پاره ای از زیانهایی که

بر اقتصاد ایران وارد آورد، نه تنها نتیجه بهتری به همراه نداشت، بلکه به جای منزوی کردن رقیب، نگرانی امریکا را تشدید کرد. همچنین ادامه آمادگی و توانایی برخی اعضای شورای همکاری خلیج فارس برای مشارکت در این سیاست، مسئله ای قابل بحث است. حال چه باید کرد؟

پس از طغیان

ادامه حیات رژیم صدام حسین برای ثبات و امنیت منطقه مخاطره آمیز است. این رژیم قبلاً همسایگان خود را مورد تهدید قرار می داد و در همان حال تلاشهای خود برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی را دنبال می کرد. این کشور حتی در سالهای اخیر که تحت شدیدترین نظارت در تاریخ ممنوعیت تسلیحاتی قرار گرفت، همچنان تلاشهای خود را ادامه داد. اگرچه هزینه نگهداری عراق به عنوان یک کشور طرد شده سنگین است، اما موفقیت یک سیاست دفاعی دیگر غیر از فرمول مهار، تازمانی که صدام حسین قدرت را در اختیار دارد بسیار دشوار است.

ایالات متحده باید آمادگی خود را برای

ادامه سیاست مهار عراق حتی به صورت یکجانبه - در صورت سست شدن اراده متحدان غربی - حفظ کند و به همین منظور و به رغم بالا بودن هزینه جلوگیری از فروش نفت عراق در بازار جهانی، ادامه تحریمهای اقتصادی ضرورت دارد، زیرا صدام در صورت دسترسی نامحدود به سوده‌های کلان، ترجیحاً به سمت بازسازی و بهبود نیروی نظامی خود حرکت خواهد کرد. احتمالاً ضرورت ایجاب می‌کند که ایالات متحده رویکردهای گوناگون سیاست مهار عراق را از نظر سیاسی و اقتصادی مورد توجه قرار دهد، زیرا عملاً اجرای این سیاست به صورت یک جانبه دشوار خواهد بود.

علاوه بر اینها، عواقب وخیم اوضاع انسانی داخلی عراق باید مورد توجه قرار گیرد. این امر - بویژه - در میان تعدادی از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نگرانیهایی را برانگیخته است. از این رو و در حالی که هدف اصلی آمریکا باید حول ادامه محاصره صدام در یک محدوده تنگ ادامه یابد، شاید این کشور لازم است که این سیاست را در همین محدوده تنگ

به کنترل خود درآورد تا ادامه هدف مزبور تضمین شود.

با توجه به نکات مذکور، پنج اصل پذیرفته شده در ارتباط با سیاست مهار ملاحظه می‌شود:

پنج اصل مسلم

اصل اول: جامعه بین‌المللی باید به منافع ملت عراق توجه کند، حتی اگر حاکمان این کشور اهمیت چندانی به این منافع ندهند. ادامه تحریمها علیه عراق ضرورت دارد، اما آمریکا و دیگر کشورها باید تلاش کنند آثار این تحریمها را بر شهروندان عادی عراق کاهش دهند.

اکنون به نظر می‌رسد که طرح اجازه دادن به عراق برای صدور مقداری از نفت و استفاده از درآمد آن برای کاهش مشکلات انسانی که از زمان پایان جنگ خلیج فارس مطرح بود، همچنان یک طرح قابل قبول است. نشانه‌های اخیر که حاکی از تن دادن صدام حسین به شرایط سخت کنترل درآمدهای نفتی و توافق مصرح در قطعنامه ۹۸۶ شورای امنیت که هدف اصلی آن حل و فصل مشکلات یاد شده

بود، ثمربخش بوده است. اما اگر کاهش شدت مهار مناسب و یا ضروری تشخیص داده شد، در این صورت تحریمها باید به جای لغو کلی به حالت تعلیق درآید. این ابتکار عمل بدین دلیل است که جامعه بین المللی از فرصت از سرگیری سریع تحریمها، بلافاصله پس از تکرار اقدامات غیر قابل قبول رژیم عراق برخوردار باشد.

اصل دوم: ایالات متحده باید به طور مداوم به مردم عراق و همسایگان این کشور اطمینان دهد که امریکا همزمان با کوشش در راه کاهش فشارهای سیاسی بر مردم عراق، نسبت به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی این کشور متعهد است.

هدف نهایی سیاست امریکا باید حول موجودیت عراق به عنوان کشوری که از مرزهای کنونی اش حفاظت می کند، متمرکز شود و آن گاه پس از یک دوره زمانی مشخص و خارج شدن صدام حسین از صحنه سیاسی، این کشور قادر خواهد بود که نقش طبیعی خود را به عنوان عضو قانونی جامعه بین المللی از سر بگیرد. در این زمینه هر گونه شک و تردید باید زوده شود.

اصل سوم: امریکا باید با کشور ترکیه در تمامی زمینه ها بویژه در زمینه منافع مشترک مشورت کند، زیرا ادامه حمایت ترکیه از سیاست امریکا در شمال عراق جنبه حیاتی دارد. برای تحکیم این امر و اشنگتن باید در مورد بهترین راه برقراری ثبات در کردستان عراق تبادل نظر کند. اما اگر ترکیه در مورد اوضاع جاری از جمله

«عملیات کنترل شمالی» ناخرسند باشد، ایالات متحده باید با ترکیه در مورد چگونگی جلب اطمینان آنها رایزنی کند.

اصل چهارم: امریکا باید علایم روشنی ارسال کند که آمادگی این کشور را برای همکاری مثبت با هر رژیم جانشین رژیم کنونی عراق مورد تأکید قرار دهد. این مسئله باید با پذیرش این اصل همراه باشد که رژیم جانشین - یعنی رژیم پسندیده و دموکراتیک - ممکن است ضرورتاً همان رژیم مطلوب نباشد، از این رو سربه راه بودن رژیم جانشین و دموکراتیک بودن آن نباید به عنوان دوپیش شرط باز گرداندن عراق - به عنوان یک کشور - به صحنه سیاستهای منطقه ای مطرح شود.

دولت امریکا باید با صراحت تأکید کند که واشنگتن آماده همکاری با هر رژیمی در عراق - حتی اگر از ارتش و یا دستگاه حزب بعث سربلند کند - است، در صورتی که، این رژیم آماده پذیرش تعهدات اساسی بین المللی باشد. ایالات متحده برای گشودن صفحات نویسی از روابط باید با شفافیت بیشتر با طرفهای ذینفع در مورد احتمال بخشوده شدن بدهیهای سنگین و یا غرامت جنگ خلیج فارس به ارث رسیده به رژیم جانشین صدام مشورت کند. رویکردی از این قبیل، راههای مقابله با هزینه های سنگین بازسازی عراق و بلکه راههای وسوسه کردن جانشینان علاقه مند به قدرت را برای انتقال به صحنه هموار خواهد کرد.

اصل پنجم: هرگاه رژیم کنونی عراق بخواهد از خطوط تعیین شده رفتار مناسب بویژه در مورد موضوع برنامه سلاحهای کشتار جمعی و یا تهدید دیگر کشورها تجاوز کند، ایالات متحده باید بلافاصله وارد عمل شود و با تجاوزات رژیم عراق مقابله کند، اما تجربه «توفان صحرا» نشان داد که عمل به مثابه یک استراتژی، بیشتر

از تهدیدات کلامی کارایی دارد.

از سوی دیگر ممکن است رئیس جمهور عراق تصور کند که در سایه مجازاتهای نظامی می تواند بدون نگرانی از عواقب وخیم و با هدف ایجاد شکاف در صفوف ائتلاف بین المللی، به میدان مانور باز گردد. این بازی موش و گربه باید در جای خود متوقف شود.

هیچ کس نباید به خود تردید راه بدهد که اگر رئیس جمهور عراق بخواهد با استفاده از زور حلقه مهار را بشکند، به شدت مجازات خواهد شد. همراه با این قاطعیت باید کوششهای دیپلماتیک حول توجه به همپیمانی اروپایی-عربی-ژاپنی و بهبود مجدد آن متمرکز شود.

به کارگیری قدرت قاطع امریکا می تواند و باید مشورتهای چند جانبه و روح وحدت هدف و نیاز را تقویت کند. اگرچه این نکته نباید به موافقت متحدان مشروط شود، اما ایالات متحده نباید به عنوان طرفی شناخته شود که اولویتها و نگرانیهای متحدان خود را نادیده می انگارد و یا تأیید آنها را قطعی به شمار می آورد.

... پس از تعصب خصمانه

برنامه هسته ای این کشور چندان توجیه پذیر نباشد. به جای محدود شدن در مجازات ایران، امریکا باید در جست و جوی نوعی مبادله باشد، به گونه ای که تهران اعمال برخی قید و بندها بر برنامه هسته ای مسالمت آمیز و یا بازرسی سازمان انرژی اتمی بین المللی از تأسیسات هسته ای خود را بپذیرد.

از آنجا که امروزه منطق اقتصادی انرژی هسته ای روبه ضعف گذارده است، احتمالاً قانع کردن ایران برای پایان دادن به برنامه هسته ای مسالمت آمیز خود برای جلب اعتماد جهان خارج نسبت به عدم تمایل آن جهت کاربردهای نظامی [انرژی اتمی] ممکن باشد. شاید نتیجه ای از این دست که ممکن است با جلب حمایت چین و روسیه حاصل شود، امریکا و ایران را آسوده خاطر کرده و ناآرامی منطقه را به میزان فراوانی کاهش دهد.

اکنون آشکار شده است که اعمال مجازات یک جانبه از سوی ایالات متحده علیه ایران بی نتیجه بوده است. بنابراین، این نکته اشتباه خواهد بود که دیگران برای همراهی با واشنگتن در این

در مورد ایران باید گفت که اهمیت این کشور از نظر ژئوپولیتیک از عراق و چالش آن پیچیده تر است. اما با نگاهی به حضور نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس، به نظر نمی رسد که ایران در حال حاضر از جنبه تجاوز نظامی تهدید کننده محسوب شود، با این همه سیاست این کشور در دراز مدت حاوی عوامل ناآرام کننده منطقه است.

پاره ای از اقدامات ایران به صورت کلی و در چارچوب عوامل نگران کننده دسته بندی می شود:

- زرادخانه سلاحهای کلاسیک
- مخالفت با صلح خاورمیانه
- ترویج رادیکالیسم اسلامی
- حمایت از تروریسم و خرابکاری
- تلاش برای دستیابی به سلاح هسته ای.

شاید دو اقدام اخیر - بویژه اقدام پنجم این کشور (یعنی سلاح هسته ای) - به صورت مستقیم منافع ملی ایالات متحده را تهدید می کند، اما به نظر می رسد که برخورد منفی کنونی امریکا با ایران به دلیل

زمینه تحت فشار قرار گیرند. زیرا روش پیچاندن بازو هاموجب شد که تشنج توجیه ناپذیری میان ایالات متحده و متحدان اصلی اش به وجود آید. این روش در واقع نظام بازرگانی آزاد را که ایالات متحده طی دهه‌ها سال آن را ترویج می‌کرد، مورد تهدید قرار داد.

بدین ترتیب و برای اصلاح اختلافات موجود و نیز برای پرهیز از آسیب‌های بیشتر داخلی، ایالات متحده باید با کشورهای اروپایی، ژاپن و متحدان خود در خلیج فارس گفت‌وگو کند و با آنها حول منافع هر یک از طرفها و چگونگی حفاظت از این منافع و نیز چگونگی حل و فصل اختلافات سیاسی در

این چارچوب به تبادل نظر بپردازد.

تنها رایزنی‌هایی در سطوح بالا می‌تواند موجب اتخاذ سیاست چندجانبه به منظور دنبال کردن و تحقق اهداف دراز مدت در قبال ایران باشد.

یکی از پیامدهای وخیم سیاستهای کنونی، زیانهای فراوانی است که منافع آمریکا در دستیابی به دریچه‌ای به سوی منابع انرژی آسیای مرکزی متحمل آن شده است، زیرا در آسیای مرکزی مستقل و

از نقطه نظر اقتصادی روبه رشد و توسعه، منفعت عمیقی برای آمریکا و ایران نهفته است. ایالات متحده باید از هرگونه اقدامی که آسیای مرکزی را از ورود به صحنه محروم می‌کند و یا جلوگیری از توافقاتی که این ظهور را تسهیل می‌نماید، پرهیز کند.

ایالات متحده بر این اساس باید از مخالفت ناآگاهانه با برنامه‌ی احداث خطوط لوله نفت و گاز از آسیای مرکزی از طریق ایران دست بردارد و در این زمینه همچون وضعیت عراق، باید برای تدوین یک سیاست منطقه‌ای و سودمند از نظر اجرایی، رایزنی‌های بیشتری با همپیمان ترک خود داشته باشد.

در اینجا منافع مشترک دیگری در مشکل راه‌اندازی و تقویت روابط بازرگانی آمریکا و ایران وجود دارد. برای این منظور، آمریکا باید با ذهن باز و سعه صدر بیشتری موضوع از سرگیری فعالیت شرکتهای نفتی آمریکا در ایران را مورد مطالعه قرار دهد، زیرا به عنوان مثال دولت امریکا در سال ۱۹۹۵ قرارداد یک میلیارد دلاری شرکت «کونکو» را لغو کرد که از لغو آن فقط شرکت «توتال» فرانسوی سود برد.

بدین ترتیب باید هر یک از قراردادهای آتی به طور جداگانه و برحسب سودمندی آن مورد مطالعه و موافقت قرار گیرد، مگر آنکه این قراردادها مشخصاً به آن دسته از اقدامات ایران که از سوی امریکا غیرقابل قبول شمرده می شود، کمک کند.

مهار برتر

با توجه به نکات فوق به نظر می رسد که اگر روش جاری «مهار دوگانه» مورد مطالعه قرار گیرد، این نتیجه حاصل خواهد شد که روش یاد شده نمی تواند سنگ بنای سیاست امریکا در منطقه خلیج فارس باشد. از این رو وقت آن فرارسیده است که رویکرد برتر و سازگارتری که با منافع دراز مدت امریکا سازگار باشد، نسبت به منطقه درپیش گرفته شود.

سیاستی که نقطه عزیمت خود را از ملاحظه فوق شروع می کند، در همان حالی که به محاصره صدام حسین رئیس جمهور عراق ادامه خواهد داد، با ایجاد پاره ای تغییرات سیاسی، روش قاطعانه ای را در حفظ هم پیمانی بین المللی موجود در جنگ

خلیج فارس تقویت خواهد کرد.

این سیاست جدید با پذیرش این نکته آغاز می شود که تلاش کنونی امریکا برای منزوی ساختن یک جانبه ایران، اقدامی است پرهزینه و بی نتیجه و اجرای آن طبق یکی از تازه ترین مطالعاتی که در این زمینه به عمل آمده «از حمایت متحدان امریکا برخوردار نیست».

به جای این سیاست، امریکا باید به طور جدی امکاناتی را مورد مطالعه قرار دهد که در دایره داد و ستد وجود دارد، نظیر کاهش مخالفت با برنامه هسته ای ایران در مقابل سیستم بازرسی قاطع و همه جانبه. روندی از این دست، متضمن وقوع یک انقلاب سیاسی و یا دستیابی به سود سرشار در آینده نزدیک نیست، اما به امریکا امکان خواهد داد که از ساختارهای سیاست خود حمایت کرده و در دراز مدت دارای حق انتخابهای متعدد باشد. در این چارچوب، احتمالاً امریکا برای کنترل هرچه بیشتر محاصره نظامی عراق، ناگزیر از ایجاد پاره ای تعدیلهادر تحریم بازرگانی این کشور خواهد بود.

متقابلاً در صورتی که این نتیجه حاصل

شود که بهبود روابط با واشنگتن برای ایران سودمند است، نشان دادن نرمش در تسهیل ارتباطات دیپلماتیک باید مورد توجه قرار گیرد. اما فقدان روح رهبری سیاسی در واشنگتن ترجیحاً اوضاع را بدان سو سوق خواهد داد که سیاست ایالات متحده در خلیج فارس، گروهان ملاحظیات سیاسی داخلی خواهد بود و نه منافع ملی، در این صورت خط مشی های افراطی چند سال اخیر، تحقق هدفهای دراز مدت را بیش از پیش دشوار خواهد کرد.

پایه اصلی سیاست امریکا در خلیج فارس باید حول تعهد به تأمین امنیت متحدان منطقه ای و حمایت از جریان انتقال نفت باقی بماند. امروزه کمتر کسی است که در مورد قدرت ایالات متحده برای وفاداری

به تعهداتی از این قبیل تردیدی به خود راه دهد، اما ابهام اصلی وجود یا عدم وجود اراده است.

شاید در این شرایط تأکید پرزیدنت کلینتون بر دکترین کارتر، - تجدید تعهدات در قبال خلیج فارس - گامی مناسب باشد، زیرا این نکته ضروری و بلکه قطعی است که همه طرفها باید این حقیقت سیاسی بسیار مهم را درک کنند که «حضور ایالات متحده در خلیج فارس برای ماندن است».

امنیت و استقلال این منطقه برای منافع امریکا جنبه حیاتی دارد. هر نوع فرمول تفاهم یا همزیستی با رژیم پس از صدام در عراق و یا با حکومت کمتر خصمانه در ایران باید روی حقیقت مزبور استوار باشد.

